مستشرقان و مهدويت

 سيد رضي موسوي گيلاني

اشاره

روند شرق شناسي، از گذشته مورد توجه انديشمندان و پژوهشگران غربي قرار گرفته و در فرهنگ و تمدن اسلامي، منشأ تحقق آثار و تأليفات بي‌شماري شده است؛ هر چند به طور طبيعي، اين پژوهش‌ها، كاركردها و آسيب‌هايي را هم همراه داشته است. دربارة نگرش شرقشناسان به مهدويت، ميتوان با تکيه بر آثار هر يک از دينپژوهان، به بررسي موضوع پرداخت. در اين نوبت، به فعاليتهاي مهدوي يکي از شرقشناسان مي‌پردازيم.

از جمله پژوهشگران و شرقشناسان كوشا، ادوارد براون انگليسي است كه در عصر قاجار و در زمان شكلگيري و تكامل سه فرقه مدعي مهدويت: بابي، ازلي و بهايي در ايران حضور داشته و دربارة انديشه‌هاي بنيانگذاران اين فرقه‌ها به تصحيح، ترجمة آثار، نقل سخنان و گفت وگوهاي حضوري با آنان پرداخته است. وي در زمينة مهدويت و فرقه‌هاي منسوب به آن، داراي چندين كتاب، ترجمه و تصحيح است كه از مهمترين آثار مكتوب او در اين زمينة، تصحيح و احياء كتاب نقطة الكاف اثر ميرزا جاني كاشاني است. روحية وقايعنگاري و دوري از شيوه تاريخيگري، از جنبه‌هاي مثبت آثار ادوارد براون در زمينة مهدويت، محسوب مي‌شود. اين مقاله مي‌كوشد در اين نوبت، به تبيين فعاليت‌هاي علمي و پژوهشي شرقشناسان در زمينة مهدويت- با تكيه بر فعاليت ادوارد براون - بپردازد.

مقدمه

از بنيادي‌ترين مباحث اعتقادي اسلام، مهدوي باوري است. نگاهي به متون مقدس اسلام (شيعه و سني) حاكي از اين است كه باور به آمدن مصلح و منجي در انتهاي تاريخ، يكي از اساسي‌ترين و بديهي‌ترين مؤلفههاي فكري و كلامي تمام فرقه‌هاي مذهبي است. علاوه بر مذاهب اسلامي، در تمام اديان ابراهيمي و غير ابراهيمي (سامي و غير سامي) نيز اين اعتقاد، به گونه‌هاي متفاوت به چشم مي‌خورد و همة مذاهب، آرمان نهايي جوامع بشري را ظهور و تجلي يك شخصيت آسماني و منجي ديني مي‌دانند. بر اساس اين تفكر ديني، بسياري از دينپژوهان و انديشمندان غربي به اين موضوع، ذيل عناويني همچون منجيگرايي، بازگشت مسيح، هزارهگرايي، نجات و رستگاري، انتهاي تاريخ و امثال آن پرداخته، و دربارة نگرش اديان به موضوع، كتابها و مقالات زيادي نوشته‌اند.

درضمن آثاري كه دينپژوهان غربي در زمينة اسلام نوشتهاند، مقالاتي در زمينة مهدويت و منجي‌گرايي اسلامي به چشم ميخورد كه در دائر? المعارفها نگاشته شده و يا به صورت كتاب مستقل با تفسير و قرائت اسلامي آمده است. پاره‌اي از انديشمندان غربي- به ويژه در دو قرن گذشته- با توجه به برخي رخدادهاي سرزمين‌هاي اسلامي؛ همچون برخي مدعيان مهدويت يا پيدايش مذاهبي مانند كيسانيه، اسماعيليه، شيخيه، بابيت و بهائيت كه بر مهدويت تكيه داشته‌اند، دربارة نگرش مسلمانان و متون اسلامي به مهدويت نظر داده‌اند. در ميان اين دسته از شرقشناسان، برخي به موضوع، نگاهي مثبت و موافق داشته، و پاره‌اي ديگر خصمانه و گاه، ناآشنا به مسأله نگريستهاند.

در اين راستا، هر يك از دينپژوهان غربي با روششناسي خاصي، موضوع را پيگيري کرده‌اند. برخي، با روش پديدارشناسانه و توصيفي به موضوع نگريستهاند، بعضي ديگر با روش تاريخي و بعضي هم با روش‌هاي وقايعنگارانه و يا كاركردگرايانه. آنچه در آثار اين دسته از شرقشناسان اسلام شناس - جداي از خطاها و اشتباهاتشان - اهميت دارد، نگاه بيروني و درجه دوم آنان به موضوع مهدويت و نكات قابل توجهي است كه از ديد آنها مورد توجه قرار گرفته است؛ نكاتي كه شايد از منظر يك انديشمند مسلمان مورد دقت نظر قرار نگرفته باشد.

معناي لغوي و اصطلاحي شرق شناسي

به آن دسته از انديشمندان غربي كه براي شناختن فرهنگ و تمدن شرق، وارد سرزمين‌هاي شرقي شده و سالها به مطالعه و پژوهش پرداختند، "شرق‌شناس" و به علمي كه عهدهدار اين وظيفه است "شرق‌شناسي" گويند.

واژه شرق‌شناسي، براي نخستين بار در فرهنگ انگليسي آكسفورد به كار رفت و در سال 1838م، همين واژه در فرهنگ علمي فرانسه درج شد. در فرهنگ انگليسي آكسفورد، كلمه شرق شناسي يا خاورشناسي (Orintalism) - كه تا سال 1812 در اين فرهنگ استفاده نشده بود- به معناي مطالعه و تحقيق دربارة كشورهاي شرقي، براي كساني استفاده شده است كه به مطالعه و پژوهش در فرهنگ، سرزمين و كشورهاي مشرق زمين و آسيايي مي‌پرداختند.

اگر فرهنگ را در معناي جديد و جامعهشناسانة آن بكار بريم -كه به معناي همه آداب و سنن، مذهب، تاريخ، زبان، مردم شناسي، بوم شناسي و ديگر عناصر يك سرزمين است- و سپس بر آثار مكتوب در اين حوزهها مرور کنيم، خواهيم ديد بخشي از كارهاي پژوهشي در اين حوزهها كه دربار?، فرهنگ شرقي است- توسط محققان غير بومي و شرقشناس انجام شده است.

از جمله موضوعاتي كه دينپژوهان و اسلامشناسان غربي به آن پرداختهاند، فرهنگ ديني و اسلامي است كه از شاخههاي آن ميتوان به فلسفه اسلامي، كلام، تاريخ اسلام، عرفان اسلامي، قرآن پژوهي، حديث، ملل و نحل (فرقههاي مذهبي) و ديگر علوم مربوط به تمدن اسلامي اشاره کرد. از نخستين و مهمترين حوزههاي اسلامي كه مورد دقت نظر و كاوش اسلامشناسان غربي قرار گرفته، قرآنشناسي است؛ به گونه‌اي كه بزرگترين دينپژوهان غربي، به اين موضوع پرداختهاند.

در سد? گذشته، انديشمندان بزرگي مانند كارل بروكلمان، رژي بلاشر، آرتور جان آربري، رينولد نيكلسون، ادوارد براون، هانري كربن، تيتوس بوركهارت، آندره پوپ، توشيكو ايزوتسو، مونتگمري وات، گلدتسيهر، هميلتون گيب، گريشمن، آن‌ماري شيمل و بسياري از مستشرقان به انديشه و تفكر اسلامي روآورده و سال‌هاي متمادي در عرصهها و شاخههاي متفاوت فرهنگ اسلامي، مطالعه کرده و به تخصص دست يافتهاند.

پژوهش‌هاي شرقشناسان و دينپژوهان غربي، داراي جنبه‌هاي مثبت و منفي است. از ويژگيهاي مثبت پاره‌اي از شرق‌شناسان در فرهنگ اسلامي، مي‌توان به تخصص‌گرايي و محدود کردن پژوهش به حوزهاي مشخص، روش تحقيق، انسجام و پيگيري، دقت نظر، و تفهم و همدردي در آثارشان اشاره کرد. گاه يك شرقشناس براي شناخت آداب و رسوم يك قوم يا ملت، بيش از دو دهه از عمر خويش را ميان يك قوم يا سرزمين سپري کرده، و مانند فردي بومي، به آداب و سنن، رفتارها و اعتقادات آنان احترام گذاشته است و از اين راه، به ظرايف و جزئيات گرايش‌ها، علايق، سليقهها، زاويه ديد و عادات توده مردم پي برده است. شايد بعضي از بهترين آثار پژوهشي در تمدن شرقي و اسلامي متعلق به دستهاي از پژوهشگران باشد كه به اين شيوه عمل کرده‌اند.

از ويژگي‌هاي منفي و آسيب‌شناختي پژوهش‌هاي اسلام‌شناسان غربي نيز مي‌توان به اين امور اشاره کرد: پژوهش برخي از آنان، بدون اعتقاد و باور ديني به انديشه و فرهنگ اسلامي و با نگاهي بيروني و بدون دلدادگي به تمدن اسلامي بوده است، يا گاه در شناخت تاريخ و تمدن اسلامي، تحت تأثير عميق روش تاريخيگري بوده و اسلام يا مهدويت را بر اساس بستر‌ها، حوادث و عوامل تاريخي و يا شرايط اجتماعي بررسي کرده‌اند؛ به علاوه، گاه نيز از طرف مؤسسات و بنيادهايي براي خاور‌شناسي گسيلشده‌اند كه داراي اهداف و اغراض سياسي، نظامي و علمي بوده، يا خود آن شرقشناسان به مذهب و تفكري وابسته بوده‌اند كه مخالفت با اسلام را براي آنان درپيداشته است. هميلتون گيب (از شرق شناسان برجسته) دربارة پاره‌اي از خاورشناسان، بر اين باور است كه برخي از آنان، گاه خود را در موضع برتر مي‌ديدند و با اين تصور كه تمدن و مذهبشان برتر از تمدن و مذهب شرقيان است، دربارة تمدن و فرهنگ اسلامي، قضاوت‌هاي نادرست و ضعيفي ارائه داده‌اند. وي در اين باره مي‌گويد:

... نوشته‌هاي كساني... كه عقيده به پايين‌تر بودن اسلام نسبت به دين خودشان چشم دلشان را تيره و تار كرده است. اگر اين نظر، محصول صدق و صفاي مذهبي باشد، باز غالباً شايسته احترام است. اين موضوع، دربارة نوشته‌هاي بيشتر مبلغان (ميسيونرها) صادق است.1

البته وي مي‌افزايد كه در سال‌هاي اخير، نگاه منفي مبلغان مسيحي- كه در واقع نخستين شرق شناسان بوده‌اند- بهتر از سابق شده و همدلانه‌تر و علمي‌تر به تمدن شرقي نگريسته‌اند؛ اما باز پيشداوري و نگاه برتريجويانه را آميخته با فكر آنان مي‌داند. وي در اين باره مي‌گويد:

اين عين بي انصافي است كه پيشرفت‌هايي را كه در ساليان اخير، ميان مبلغان مسيحي به دست آمده است ناديده بگيريم و در نتيجه، آنان - بر خلاف سابق- به جاي مطالعة خام و خشن اصول ظاهري، با همدردي و همدلي در عمق تجارب مذهبي مسلمانان فرو رفته‌اند. با اين همه، عامل پيشداوري در طرز تفكر ايشان نسبت به اسلام، امري است ذاتي كه در ارزيابي هر يك از نوشته‌هاي ايشان بايد آن را به حساب آوريم.2

مراجعه به منابع دست دوم دربارة اسلام و ديگر اديان شرقي و نيز كلينگري در زمينة شناخت مذاهب اسلامي و برگزيدن شيوة تاريخي در تحليل تمدن اسلامي، 3 از جمله ديگر جنبههاي آسيب‌شناسانه شرق‌شناسان و دينپژوهان اسلامشناس است؛ به گونهاي كه برخي انديمشندان اسلامي، شرقشناسي را محصول استعمار دولت‌هاي بزرگ تلقي کرده، و از آنها تصور مثبتي ندارند؛ از اينرو گاه ديده ميشود به سبب اين عوامل، پارهاي از آثار دين‌پژوهان غربي از روش تحقيق علمي و از نگاه منصفانه برخوردار نبوده است. براي مثال، نگاهي اجمالي به آثار پژوهشگران ماركسيست دربارة تاريخ و فرهنگ اسلامي يا افكار شرق‌شناساني همچون گلدتسيهر، لامنس، دارمستتر و امثال آنها، براي اثبات اين امر كافي است كه چگونه به تحليل فرهنگ اسلامي پرداخته‌اند. به علاوه، تعدد مذاهب و فرقه‌هاي اسلامي نيز بر اين داوري‌هاي غيرمنصفانه تأثير گذاشته است؛ چون گاه ديده مي‌شود برخي اسلام‌شناسان غربي در يك مسأله بر اساس تفكر يك مذهب خاص از مذاهب اسلامي اظهار نظر مي‌كنند و اين امر- كه ميان دين‌پژوهان دائر?‌المعارف‌نويس بيشتر مشهود است- سبب پاره‌اي از لغزش‌ها و آراي سست، شده است.

كاربرد اصطلاح شرق شناسي

"شرق" در لغت، به معناي بر آمدن آفتاب (منتهي الارب، ناظم الاطباء) و تابان شدن است4 و از ديدگاه غربيان، شامل همه كشورهايي ميشود كه در شرق قاره اروپا قرار دارند. شرق از ديدگاه آنها، به سه بخش خاور ميانه، نزديك و دور تقسيم مي‌شود. در اين تقسيم جغرافيايي، ميان دين اسلام، اديان هندي، چيني، ژاپني و امثال آن هيچ تمايزي نشده است. در واقع ميتوان گفت تعريف "شرق" از ديدگاه غربيان، تقسيمي بر اساس جغرافيا و شرايط منطقه اي است، نه بر اساس فرهنگ، آداب و سنت. حداقل ميتوان گفت در دوره نخست كه شرقشناسي مورد توجه غربيان قرار گرفت، آنچه بيش از همه توانسته شاخص ملتها و كشورهاي شرقي به شمار آيد، سرزمين بوده است؛ زيرا در كشورهاي شرقي، اديان، مذاهب، تمدنها و فرهنگهاي گوناگوني وجود دارد كه سبب ميشود نتوان اين بخش از كره زمين را- كه در هر كشورش چندين فرهنگ، تمدن و آداب و سنت وجود دارد- به غير از اين، تقسيم کرد.

بنابراين بر خلاف آن دسته از انديشمندان كه تصور ميكنند، تقسيم شرق توسط غربيان- بدون لحاظ كردن اسلام- براي تحقير تمدن اسلامي است،5 بايد اذعان کرد تقسيم بر اساس جغرافيا، شايد بهترين تقسيم موجود باشد. براي يك دانشمند غربي- كه در صدد شناسايي شرق است- تقسيم بر اساس مذهب و دين، شاخهها و دستهبنديهاي گوناگوني پديد مي‌آورد كه آنها را نميتوان به جز جغرافيا ذيل يك عنوان خاص قرار داد و بديهي است كه هر چه اساس و شاخص تقسيم، كلانتر باشد، بهتر است.

همانطور كه اصطلاح "شرق شناسي" براي غربيان، بر اساس جغرافيا معنا مييابد و غربيان معناي خاصي از آن ميفهمند، شرقيان هم امروزه واژه "غربشناسي" را به كار ميبرند و در كاربرد، علاوه بر جنبه جغرافيايي، به جنبههاي فرهنگي هم توجه دارند. در واقع، پس از رنسانس، از همه كشورهاي غربي- با آن كه از تمدنها و مذاهب متنوعي برخوردار بودهاند- با عنوان "غرب" ياد شده است. اين کشورها، به سبب رشد علمي، فناوري، صنعت، فلسفه و وحدت در ديگر حوزههاي علمي، از ساختار و هويت مشتركي برخوردار شدهاند كه گاه از آن، به فرهنگ و ادبيات مدرنيته ياد ميشود و با اين ويژگيها، از كشورهاي شرقي جدا ميشوند.

بنابراين، امروزه اصطلاح "غربشناسي" براي شرقيان، به معناي شناخت همه كشورهايي است كه با وجود اينكه از مذاهب متفاوت مسيحي و غير مسيحي برخوردارند، به دليل تأثير رنسانس، فناوري، رشد، توسعه و فرهنگ مدرنيسم در آنها يكسان بوده، و از اينرو هويت مشخص و يكساني يافتهاند. بنابراين، در اين اصطلاحشناسي، علاوه بر مذهب، به ديگر وجوه مشترك فكري، فرهنگي و سياسي آن كشورها توجه ميشود و بر اين اساس، اين اصطلاح، هم كشورهاي اروپايي را شامل ميشود و هم كشورهاي آمريكا و اقيانوسيه را در بر ميگيرد.

شايان ذكر است در تعريف لفظي كلمات، بيش از آنكه نيازمند بحثهاي دقيق عقلي باشيم، به آگاهي از كاربرد الفاظ در ادوار متفاوت تاريخي نياز داريم. بسياري از الفاظ و مفاهيم در دورههاي متفاوت، معاني متعدد و گاه متضاد دارند؛ براي نمونه در ادبيات سياسي، پس از انقلاب كمونيستي شوروي (اكتبر 1917م)، "شرق" معناي ديگري يافته است؛ از همه كشورهاي كمونيستي عضو پيمان ورشو - برابر كشورهاي سرمايهداري كه عضو پيمان ناتو بودند- به بلوك "شرق" تعبير ميشود. در برابر اصطلاح "شرق"، براي كشورهاي سرمايهداري از اصطلاح "غرب"استفاده ميشود؛ حال آنكه كشوري مانند آلمان شرقي سابق يا كوبا- كه از آنها به بلوك شرق تعبير ميشود- در اروپا و امريكاي جنوبي قرار گرفتهاند و كشور كره جنوبي كه جزء بلوك غرب است، از نظر جغرافيايي، در شرق قرار گرفته است؛ بنابراين معنا و مفهوم "شرق" و "غرب" با كاربرد آنها متناسب است و تنها با شناخت شرايط يك دوره و استعمال كلمه در آن، ميتوان معناي الفاظ را فهميد.

معناي اصطلاحي ديگري كه براي كلمه "شرق" وجود دارد، "برآمدن و تابانشدن" است. بر خلاف معاني پيشين كه بر اساس منشاهاي سياسي، جغرافيايي و گاه، ديني بود افرادي مانند هانري كربن، كلمه "شرق" را به معناي اشراق و تابش معنويت، طلوع عالم روحاني و شرق درون به كار ميبرند. كربن، تحت تأثير سنت عرفاني و تفكر فيلسوفاني همچون سهروردي، معتقد است "شرق" يعني تابش و طلوع حكمت و معنويت و غرب، يعني افول و زوال معنويت و عالم روحاني. وي در پاسخ به پرسش دربارة معناي "شرق" و "غرب" ميگويد:

مراد من از شرق و مشرق يا غرب و مغرب، يك مراد فلسفي است؛ نه يك مراد جغرافيايي.مشرق در اين‌جا، يك عالم روحاني است...، بنابراين شما ميتوانيد در غرب باشيد, اما مشرقي بمانيد، يا در شرق باشيد و غربي بينديشيد و عمل كنيد6.

همچنين برخي فيلسوفان غربي- مانند هايدگر - دربارة معناي "شرق" و "غرب" به معناي غير جغرافيايي و به مفهوم فلسفي آن اشاره ميكنند، وي ميگويد: "تاريخ مغرب، حقيقت است7". او مانند هانري كربن، كلمه شرق و غرب را در معنايي غير متداول به معناي طلوع و غروب حقيقت به کار مي‌برد.

پيش از کاربرد اصطلاح شرق شناسي در فرهنگ لغت و در دانشگاه‌ها به عنوان يك رشته علمي و پژوهشي در قرون متاخر، از قرنها پيش، شغل و حرفهاي متداول و رايج بوده است. در واقع، زماني كه برخي دانشمندان غربي وارد سرزمينهاي اسلامي شده و به تحصيل علم، سير و سياحت، سفرنامهنويسي و ديگر امور پرداختند، مسأله شرقشناسي، حرفهاي مشخص بوده است؛ هر چند در آن دوران، اصطلاح شرق شناسي، استفاده نميشده است.

دوره‌هاي شرق شناسي

برخي دانشمندان معتقدند شروع شرقشناسي در غرب مسيحي، از زمان تصميم شوراي كليساي وين (سال 1312م) آغاز شده است. ادوارد سعيد، در اينباره مي‌گويد:

آغاز شرق شناسي را در غرب مسيحي، از زمان تصميم شوراي كليساي وين (سال 1312م) مبني بر ايجاد يك رشته كرسيهاي زبان عربي، يوناني، عبراني و سرياني، در دانشكدههاي پاريس، آكسفورد، بلونيا، آوينيون و سالامانكا ميدانند. با اين حال، در هرگونه بررسي و مطالعه شرقشناسي نه تنها شرقشناسان حرفهاي و آثار مربوط به آنان، بلكه مفهوم ساده يك رشته مطالعاتي -كه دربارة جوانب جغرافيايي، فرهنگي، زبانشناسي و نژادي يك حوزه خاص، به نام شرق كار ميكند- بايد در نظر باشد.8

در واقع، نخستين شرقشناسان و اولين زمينههاي پژوهش دربارة اين موضوع در قرون متأخر به دست كشيشان و راهبان مسيحي و يهودي آغاز شد. آنان، نخستين كساني بودند كه از انگيزه‌هاي قوي ديني برخوردار بوده، و با زمينههاي علمي ميخواستند به شناخت بيشتر فرهنگ اسلامي و شرقي دست يابند. محمد دسوقي در اينباره ميگويد:

روح تعصب مسيحي ـ يهودي و انديشههاي كليسايي و نگاه به اسلام با يكديگر ناسازگار است و اين، همان چيزي است كه انديشه شرقشناسي در طول تاريخ بلندش، از آغاز تا كنون- همواره در خود داشته است.9

دورههاي شرقشناسي به طور كلي، به چهار بخش تقسيم ميشود كه عبارتند از:

- دوره نخست که پس از گشودن اندلس به دست مسلمانان و شكوفايي حيات علمي در آن ديار و فتح جزاير درياي مديترانه و جنوب ايتاليا آغاز شد. اين دوره از تاريخ شرقشناسي با پايان جنگهاي صليبي پايان يافت.

- دوره دوم شرقشناسي پس از جنگهاي صليبي آغاز شد و تقريباً تا نيمه سد? هجدهم ميلادي ادامه يافت.

- دوره سوم شرقشناسي که تقريباً در نيمه سد? هجدهم ميلادي آغاز شد و تا پايان جنگ جهاني دوم ادامه يافت.

- دوره چهارم شرقشناسي که پس از جنگ جهاني دوم آغاز شد و تا كنون ادامه دارد10.

شرقشناسي دوره نخست، بيشتر به مطالعه كشورهاي اسلامي اطلاق ميشود؛ در حالي كه شرقشناسي در دوره سوم و چهارم، علاوه بر كاربرد آن در كشورهاي اسلامي، براي كشورهاي آسيايي ديگر هم قابل استعمال است؛ يعني اساس تقسيم و كاربرد لفظ شرق در دوره اول، بر اساس مذهب و اسلام است و در دوره سوم و چهارم، بر اساس سرزمين و جغرافيا.

برخي محققان و مترجمان در حوزه شرقشناسي، به سبب آغاز شرق شناسي به دست پژوهشگران روحانيان مسيحي و يهودي و جاسوسان سفارتخانهها، كه در آغاز شرقشناسي به ويژه پس از جنگهاي صليبي، با انگيزههاي استعماري، سياسي و گاه تبليغي (ميسيونري) به شناخت تمدن شرق ميپرداختند، - كاربرد "شرقشناسي" را همراه جنبه استعماري و اغراض سياسي ميدانند و معتقدند به وسيله دولتهاي بزرگ استعماري آغاز شده است؛ به همين سبب اين واژه را داراي بار منفي و سياسي ميدانند. يكي از مترجمان آثار شرقشناسان، در اينباره ميگويد:

من شرقشناسي را به عنوان تبادلي پويا بين مؤلفان مختلف و مجموعه عظيم ملاحظات سياسي -كه به دست سه امپراطوري بزرگ انگلستان، فرانسه و امريكا شكل گرفته و در قلمرو فكر و تخيل آن، نوشتههاي مربوط به اين رشته پديد آمده است- مطالعه مي‌كنم.11

همچنين بايد اضافه كنيم اگر به عبارت شرق‌شناسي با فضاي تبشيري وسياسي دوره دوم وسوم شرق‌شناسي توجه شود، اين عبارت مانند واژه "كمونيسم" در دهه پنجاه و واژه "ليبراليسم" در دهه هفتاد در ادبيات سياسي ايران، و يا "بنيادگرايي"،12 در ادبيات سياسي امروز غرب -كه با معنايي منفي همراه است- قابل مقايسه است؛ يعني همانطور كه واژه "كمونيسم" و "ليبراليسم"، در ادبيات سياسي ايران، براي سركوب و منفي جلوهدادن فعالان سياسي به كار مي‌رفت و"بنياد‌گرا" در فرهنگ سرمايهداري غرب، براي منفور جلوهدادن فعالان سنت‌گراي مسلمان بكار مي‌رود، مي‌توان گفت "شرقشناسي" هم براي شرقيان همراه مفهوم ضمني استعمار، سودجويي و چپاول، و از جايگاه خوبي برخوردار نبوده است. بنا به شرايط حاكم در اين دوره است كه پاره‌اي از انديشمندان، معتقدند شرقشناسي بخشي از سياست استعماري جوامع غربي است. ويليام مونتگمري وات -از شرقشناسان برجسته- در اينباره مي‌گويد:

رابطه پيچيده‌اي ميان خاورشناسان، در مفهوم وسيع آن و استعمارگران وزارت خارجه بوده است. اكثر خاورشناسان، در بخش عمده سد? نوزدهم، به مطالعه زبان‌هاي شرقي و دورههاي علمي مذاهب بزرگ شرق، دلبستگي نشاندادند. استعماگران به بخش كمي از اين مطالعات، علاقه نشان دادند....آنان پيبردند برخي از اين اطلاعات، مي‌تواند به آنان كمك كند تا اقوام تابع خود را بهتر بشناسند. به تدريج، مقامات امور خارجه، پژوهشگراني را به کار گرفتند، تا دربارة مسائل مورد علاقه آن وزارتخانه فعاليت كنند....13

اگر لفظ شرق‌شناسي را به مفهومي كه در دوره چهارم شرق‌شناسي يافته، بكار بريم، به نظر مي‌رسد کاربرد كلمه شرقشناسي در اين دوره از جايگاه آكادميك و پژوهشي بيشتري برخوردار خواهد بود. در اين دوره، با تعداد بيشتري از شرقشناسان روبرو مي‌شويم كه كمتر به دنبال اهداف استعماري و دستورهاي دولت‌ متبوع خويش هستند؛ بلكه حداقل مي‌توان گفت در كنار حمايت‌هاي مالي كشورشان، تا حدي، دغدهه‌هاي پژوهشي هم دارند. در اين دوره، مفهوم شرقشناسي همچون مفهوم غرب شناسي، به علم يا پژوهشي گفته مي‌شود كه در صدد است با روش علمي - تحقيقي به جستوجو و بررسي فرهنگ، علوم، تمدن و ديگر شاخه‌هاي فرهنگ شرق بپردازد كه در اين عرصه، هم به جنبه جغرافيايي شرق توجه مي‌شود و هم به مذهب، زبان، تاريخ و ديگر عناصر فرهنگي.

بنابراين با توجه به كاربرد اصطلاح شرق‌شناسي در اين دوره، مي‌توان گفت لزوماً اينطور نيست كه همه شرق‌شناسان از اهداف سياسي و ديني برخوردار باشند؛ بلكه گاه پاره‌اي از آنها همچون ماسينيون، هانري كربن، تيتوس بوركهارت، آندره پوپ، اچ. اي. آر. گيب، آن‌ماري شيمل و ديگران از فرهنگ شرق، تأثير و با آن، همزباني و همدلي يافتند. مونتگمري وات در اينباره مي‌گويد:

تا جنگ جهاني دوم، بيشتر خاورشناسان دانشگاهي، گرچه رفته رفته به شرق معاصر علاقه‌مند شدند، همچنان از سياست دوري گزيدند.... خاورشناسان دانشگاهي، در اين تغيير موضع، درجاتي از استقلال را حفظ كردند، مگر وقتي كه مجبور مي‌شدند براي پشتيباني مالي تلاش كنند و شايد زماني کمک مالي تأمين مي‌شد كه طرح آنان، با علايق تجاري و حكومتي منطبق ميشد.14

بنا بر استعمال كلمه "شرقشناسي" در اين دوره، انگيزهها و دغدغههاي علمي و پژوهشي، بيشتر مورد توجه قرار ميگيرد. بخش زيادي از شرقشناسان در عصر جديد، داخل اين قلمرو مي‌شوند. آنان، هر چند ممكن است اشتباهات و سخنان نارواي هم داشته باشند، اين امر، نه براي اهداف تبشيري و سياسي، بلكه شايد به سبب عدم وفاداري به روششناسي علوم، روش تحقيق و اشتباه علمي بوده است. بديهي است در دوره چهارم امكان دارد كه اهداف و اغراض سياسي و مذهبي نيز وجود داشته باشد؛ اما با توجه به تغييراتي كه در عصر جديد، در حوزه دين و سياست و روشهاي علمي و پژوهشي صورت گرفته، وجود اغراض سياسي و مذهبي نسبت به دوره دوم -كه جنگهاي صليبي در آن، سبب نزاعهاي ديني بوده- كمتر ديده مي‌شود؛ به گونهاي كه در دوره چهارم علاوه بر جغرافيا، به شاخصههايي همچون تمدن، دين و تاريخ فرهنگ نيز توجهي دوچندان ميشود.

به سبب غلبه روحيه دينگريزي بر جنبههاي دينگرايي و مدافعهجويانه قرون گذشته و ترويج شيوههاي پژوهشي و تحقيق، تعداد بيشتري از دينپژوهان غربي را ميتوان مثال زد كه با همدلي، همزباني و دغدغه كشف حقيقت پا به سرزمينهاي شرق گذاردهاند. آندره پوپ -كه از پژوهشگران غربي در حوزه هنر اسلامي ايراني است- خود را متعلق به فرهنگ ايران ميداند او علاوه بر آثار ارزندهاي كه در اين حوزه از خود به يادگار گذارده است، وصيت ميكند او و همسرش را در ايران (اصفهان) دفن كنند. همچنين فردي مانند هانري كربن خود را شيعه معنوي ميخواند و در زمينه شناخت عرفان شيعي و حكمت معنوي چنان علاقه و همتي از خود نشان ميدهد، كه كمتر ميتوان ميان همگنان مسلمان او ديد.او با جديت فراوان، سالهاي زيادي، شبانه روز به تحقيق و مطالعه دربارة بزرگان عرفان و فلسفه اسلامي پرداخت و آثار ارزنده و جاويداني دربارة فرهنگ اسلامي ومقالههاي مهمي دربارة مهدويت به جاي نهاد.

افرادي همچون آن‌ماري شيمل، رنه گنون، كوماراسوآمي و تيتوس بوركهارت- كه خود غربي و شرقشناس بودند- آنگاه كه دربارة تمدن اسلامي سخن گفتهاند، بر خلاف برخي اسلامشناسان غربي- كه مسيحي يا يهودي متصلب و غرضورز بودند- با دلدادگي تمام به تمدن شرقي يا فرهنگ اسلامي نگريسته و گاه در اين مسير، همچون تيتوس بوركهارت و رنه گنون مسلمان مي‌شوند. اگر سخنان نادرستي از اين دانشمندان غربي ديده ميشود، نبايد آن را از سر غرضورزي و اهداف سياسي دانست؛ بلكه بايد از روي هويت بشري و برخاسته از جهل دانست. در اين مسأله، ميان انديشمند شرقي و غربي يا مسلمان و غير مسلمان فرقي نيست و هرکس ممکن است خطا کند. شايان ذكر است كه در دوره چهارم -به ويژه در قرن بيستم- با شمار بيشتري از دينپژوهان غربي و اسلامشناسان شرقشناس روبرو هستيم كه از سر كشف حقيقت و جستن گمشده، خويش، به سوي شرق و كشورهاي اسلامي قدم بر داشتهاند؛ به طوري كه ميان آثار اسلامشناسان قرن بيستم با قرون پيشين تفاوت بسياري ميتوان يافت.

ادوارد سعيد دربارة دوره چهارم ميگويد:

انتخاب واژه "شرق"، جنبه قانوني داشت؛ زيرا به وسيله افرادي نظير شوستر (chauser) ماندول (mandeville)، شكسپير، جان درايدن (john dryde)، الكساندر پوپ (pope) و بايرون (Byran) استفاده شده بود. واژه مزبور مشخصكننده آسيا و يا شرق از جهات جغرافيايي، اخلاقي و فرهنگي بود.15

به طور كلي، همه آثاري را كه شرقشناسان در زمينه "مهدويت" انجام داده‌اند، مي‌توان در اين پنج محور گردآوري کرد:

1.کتابهاي مستقل در زمينه مهدويت؛

2.نوشتن مقاله و پرداختن به مسأله مهدويت در بخشي از كتاب، مجله يا دائرة المعارف؛

3.سايتها و وبلاگهايي كه به دست شرقشناسان و پژوهشگران غربي در زمينه مهدويت پديد آمده است؛

4.فعاليتهاي علمي و تحقيقي بنيادها وموسسات پژوهشي در زمينه مهدويت؛

5.پايان نامهها، رسالهها، پروژهها و تحقيقاتي كه به وسيله پژوهشگران دانشگاهي و انديشمندان غربي در مجامع علمي غربي در زمينه مهدويت نوشته شده است.

محور بحث در اين مقاله، فعاليتها و آثار شرقشناس و ايرانشناس برجسته غربي، "ادوارد براون" در زمينه "مهدويت" است. آثار وي در زمينه مهدويت، دربردارنده كتابها و مقالههايي است كه او به ويژه دربارة دو فرقه بابيت و بهائيت تأليف کرده است. از خواندن آثار وقايعنگارانه او دربارة اين دو فرقه و مصاحبههايي كه با رهبران آنها انجام داده است، معلوم مي‌شود كه وي يكي از متخصصان اين دو فرقه نوظهور است. وي با تصحيح و مقدمهنويسي براي كتاب معروف نقطة الكاف (اثر ميرزا جاني كاشاني)، پرده از حيله‌گري و دسيسه‌هاي فرقه بهائيت و پيروان اين فرقه برداشت و كتاب او، سندي بر عدم حقانيت اين فرقه است.

مهدي‌پژوهي شرق‌شناس برجسته، ادوارد براون

به اقرار بسياري از مورخان و انديشمندان، ادوارد گرانويل براون (1862-1926م) 16از برجستهترين و پركارترين کساني است كه در زمينه ايرانشناسي، تاريخ ادبيات ايران و تاريخ بابيت و بهائيت آثار درخور توجهي از خود به جاي گذارده است و يكي از متخصصان فرقه بابيت و بهائيت به شمار ميآيد. وي به وسيله عموي خويش- كه در جنگ دولت عثماني و روسيه تزاري به طرفداري از دولت عثماني برخاسته بود- متوجه فرهنگ و تمدن شرق شد؛ به همين سبب آنگاه كه در دانشگاه كمبريج، پزشكي ميخواند، به يادگيري زبان تركي همت گمارد و چون به او گفته بودند براي يادگيري زبان تركي بايد زبان فارسي و عربي را بياموزد، متوجه زبان فارسي شد. او نزد يكي از ايرانيان مقيم انگليس (ميرزا محمد باقر بواناتي)، فارسي آموخت. او در سال 1887م درس پزشكي خود را به پايان رساند؛ اما گويي بنا بود به جاي عرصه پزشكي، در حوزه ايرانشناسي به فعاليت بپردازد. او در زمينه فرهنگ ايراني، به حدي از رشد و كمال رسيد كه اولين تاريخ ادبيات ايران را -كه كاملترين تاريخ ادبيات فارسي تا امروز بوده و مورد توجه متخصصان فن قرار گرفته است- نوشت.

ادوارد براون، در دانشگاه كمبريج براي تدريس زبان فارسي دعوت شد و در سال 1902م رياست بخش زبانهاي شرقي را به عهده گرفت كه اين سمت را تا پايان حيات خويش (سال 1926م) به عهده داشت و در انگلستان انجمني به نام "انجمن ايران" (Persian Society) تاسيس کرد. وي همچنين مديريت انجمن اوقاف گيب را-كه منتشركننده متنهاي شرقي بود، پس از درگذشت گيب (F.J.W.Gibb)، متخصص ادبيات تركي، به عهده گرفت.17 او در جريان مشروطهخواهي در ايران به حمايت از مشروطهخواهان برخاست و از آنها حمايت کرده و در اين زمينه به نوشتن كتابي در زمينه روزنامهنگاري و شعر در عصر مشروطه پرداخت.سفرهاي متعددي به كشورهاي شرقي، از جمله مصر، تونس، قبرس، تركيه و ايران داشت و در اين سفرها با برخي رهبران مذهبي بابيت و بهائيت، از جمله ميرزا يحيي (صبح ازل) شاگرد و جانشين علي محمد باب، حسينعلي بهاء (رهبر فرقه بهائيت) و تعدادي از شاگردان و بزرگان فرقه بابيت و بهائيت ديدار داشت كه ماجراي اين ديدارها به دنبال خواهد آمد.

شيوه تحقيقي ادوارد براون

ادوارد براون، بر خلاف بسياري از خاورشناسان غربي در بسياري از نظريات خويش نسبت به قرآن، اسلام و شخصيت پيامبر اكرم (، نگاه منصفانهاي دارد. شيوه و روش وي -برخلاف بسياري از خاورشناسان غربي كه نگاه تاريخيگري به فرقهها و مذاهب اسلامي داشتند- نگاهي سفرنامهاي، نقلي و وقايعنگارانه است و در بيان افكار و اعتقادات فرقههاي بابيت و بهائيت، توصيفي و نقلي مينگرد.

برخلاف خاورشناساني همچون دارمستتر، فان فلوتن و مارگلي يوت -كه در بيان نهضت و قيام محمد احمد سوداني، مختار ثقفي، كيسانيه و ديگر جريانهاي مهدويت به جنبه تاريخيگري و بسترهاي تاريخي موضوع ميپردازند - به نقل ديدارها و گفتوگوهاي شخصي با بابيان و بهائيان ميپردازد و از قضاوتهاي موافق يا مخالف، تا حد زيادي پرهيز مي‌كند. به همين سبب، انسان در زمينه آشنايي با اين فرقهها، از سخنان او اطلاعات خوبي ميتواند كسب كند. هر چند با خواندن آثار او در اين زمينه احساس ميشود ـ همانطوركه از مقدمه نقطة الكاف فهميده ميشود ـ وي نسبت به رهبران بابيت شفقت دارد و از كشتهشدن آنها رنجيدهخاطر ميشود.

تاليفات ادوارد براون

ادوارد براون تاليفات متعددي در زمينه ادبيات و زبان فارسي و فرقههاي بابيت و بهائيت دارد. به تعبير برخي انديشمندان همچون آيتي، آثار او در زمينه بابيت و بهائيت از بهترين آثار در زمينه شناخت اين فرقهها تلقي ميشود. از آنجا كه تأليفات او در اينباره سفرنامهاي و وقايعنگارانه است، اطلاعات درخشاني در اينباره به خوانندگان ميدهد. به علاوه، آثار او در زمينه ادبيات و زبان فارسي نيز مورد توجه متخصصان حوزه ادبيات فارسي قرار گرفته است. پارهاي از آثار و تاليفات ادوارد براون، در زمينه ادبيات و فرهنگ ايراني عبارتند از:

1. تاريخ ادبيات ايران18: اين كتاب به چهار بخش تقسيم ميشود كه تاريخ ادبيات ايران از زمان باستان تا عصر جديد را شامل ميشود.

2. پزشكي عربي19: شامل چهار سخنراني وي در دانشكده سلطنتي انگليس در سال 1921م است.

3. تاريخ مطبوعات و ادبيات ايران در دوره مشروطيت.

4. سلسله مقالههايي در "مجله انجمن سلطنتي آسيايي".

5. تذكر? الشعراء، اثر دولتشاه، 1901م.

6. لباب الالباب، تأليف عوفي، 1906م.

7. شرحي بر نهايه الأرب في أخبار الفرس و العرب، 1900م.

8. ملاحظاتي درباره نوشتهها و عقايد حروفيه، 1898م.

9. توصيف يك نسخه قديمي تفسير قرآن، 1894م.

10. ترجمه "چهار مقاله" نظامي عروضي سمرقندي، 1899م.

11. كتاب نامههائي از تبريز، شامل نامههاي ادوارد براون به ديگران است كه قريب به اتفاق آنها براي تقي زاده نوشته شده است.20

آثار ادوارد براون دربارة فرقه‌هاي منسوب به مهدويت

علاوه بر آثار مذكور كه بخشي از مهمترين تأليفات او در زمينه ادبيات و فرهنگ ايراني - اسلامي به شمار مي‌آيد، وي در زمينه شناخت فرقه بابيت و بهائيت نيز آثاري دارد كه از بهترين مستندات تاريخي در شناخت اين فرقهها محسوب ميشود. ما در اينجا به سبب ارتباطي كه اين آثار، با مسأله مهدويت دارد، به توصيف آنها مي‌پردازيم:

1. يك سال در ميان ايرانيان21: جريان ديدار او از شهرها و گفتوگوهايش با رهبران زرتشتي و فرقه بابي است كه به صورت سفرنامه نوشته شده است.

2. ترجمه مقاله سياح به زبان انگليسي22: اين اثر، تأليف عباس افندي، پسر حسينعلي بهاء (رهبر فرقه بهائيت) است كه به وسيله براون ترجمه، تصحيح و حاشيه‌نگاري شده است.23

3. ترجمه كتاب تاريخ جديد، تأليف ميرزا حسين همداني به زبان انگليسي: اين كتاب، در شرح احوال علي محمد باب شيرازي و ماجراي دعوت او نوشته شده است.24

4. ترجمه رساله مجمل بديع در وقايع ظهور منيع از ميرزا يحيي نوري (صبح ازل جانشين علي محمد باب) به زبان انگليسي: اين رساله، پس از ترجمه به وسيله ادوارد براون، به آخر كتاب تاريخ جديد ميرزا حسين همداني افزوده شده است.25

5. چاپ، تصحيح و حاشيه نويسي بر كتاب نقطة الكاف، تأليف حاجي ميرزا جاني كاشاني: اين كتاب، پيش از انشعاب بابيه به ازلي (پيروان صبح ازل) و بهائي (پيروان حسينعلي بهاء) نوشته شده و به افكار مشترك آنها پيش از جداشدن از يكديگر اشاره دارد.26

6. مقالههايي در مجله انجمن سلطنتي آسيايي درباره بابيت (J.R.A.S): مقاله "بابيان ايران" در جلد 21، (1889م)، مقاله "فهرست و شرح 27 نسخه خطي مربوط به بابيه " در جلد 24، (سال 1892م)، و مقاله " خاطراتي از شورش بابيان زنجان در سال 1850م" در جلد 29، (1897م).27

دلايل گرايش ادوارد براون به تحقيق دربارة فرقه بابيت و بهائيت

ادوارد براون، سفري به تركيه داشت كه سبب شد براي نخستينبار از نزديك با تمدن شرقي آشنا شود. به اقرار خود وي، در مقدمه نقطة الكاف28 يكي از مهمترين عوامل علاقه وي به پژوهش درباره فرهنگ و ادبيات ايراني و آشنايي با فرقه بابيت و بهائيت و حتي مسافرت به ايران، خواندن كتابي بود كه كنت دو گوبينو29، سفير فرانسه در ايران، با عنوان اديان و فلسفه‌ها در آسياي وسطي30 نوشته بود.31 وي، همانطور كه در مقدمه نقطة الكاف ميگويد، هنگامي كه به مطالعه تصوف مشغول بود، با ديدن كتاب دو گوبينو در كتابخانه كمبريج به سبب احتمال يافتن مطالبي درباره تصوف، به مطالعه آن مشغول مي‌شود. به طور اتفاقي بخش ديگر كتاب -كه درباره تاريخ بابيه و چگونگي پيدايش و انتشار اين فرقه بوده- توجه او را جلب ميكند. با خواندن اين بخش از كتاب -كه حدود سيصد صفحه بوده است- تحت تاثير سخنان دو گوبينو قرار ميگيرد و به شدّت علاقهمند به شناخت فرقه بابيه مي‌شود؛ به طوري كه آرزوي ديدار سران بابيه در او پديد مي‌آيد و اين امر، سرآغاز سفرهاي علمي، گفتوگو با سران فرقه بابيه و بهائيت و تحقيق در زمينه آنها ميشود.32

خواندن كتاب دو گوبينو و علاقهمندي ادوارد براون به ايران و ميل به آشنايي با سران بابيه -كه از جريانهاي نوبنياد مذهبي ايران در عصر قاجار بود- سبب شد وي در ماه صفر سال 1305ق (1887 م) به ايران سفر كند. وي در طول يك سال، به مناطق متفاوت ايران، از جمله شهرهاي تبريز، اصفهان، تهران، شيراز، كرمان و ديگر شهرها سفر ميكند ولي با فرقههاي متفاوت مذهبي، از جمله مسلمانان، بابيها، زرتشتيها همنشيني ميكند و درباره آنان اطلاعاتي كسب ميكند. با ادبيات و زبان فارسي آشنا ميشود و نزد اسد الله سبزواري (يكي از شاگردان ملا هادي سبزواري) با فلسفه شرقي آشنا مي‌شود. محصول اين سفر، تاليف كتابي با عنوان يك سال در ميان ايرانيان33 است. اين کتاب همچون سفرنامهاي است كه در آن، به شرح و توصيف وقايعي مي‌پردازد كه در اين يك سال، با آنها برخورد کرده است.34

اين كتاب، به سبب آنكه از نخستين آثار براون، درباره فرهنگ ايراني است، به قوت آثار بعدي وي، همچون مقدمه كتاب نقطة الكاف نيست و در آن، مطالب و گزارشهاي ضعيفي در زمينه موضوعات مذهبي به چشم ميخورد كه به بعضي از آنها اشاره مي‌کنيم. اما به هر ترتيب، وي در اين كتاب، به علاقه خود به آشنايي با فرقه بابيت را عملي و با برخي بزرگان و پيروان بابيت گفتوگو ميكند.

ادوارد براون پس از برگشت به انگلستان، تصميم ميگيرد براي ديدار رؤساي اصلي و مدعيان جانشيني مذهب بابيت (دو برادر رقيب؛ يعني ميرزا يحيي نوري، معروف به صبح ازل و حسينعلي نوري، معروف به بهاء الله) به جزيره قبرس و شهر عكا سفر كند. او سال 1307ق براي ديدن ميرزا يحيي، حدود پانزده روز در قبرس اقامت گزيد و سپس از آنجا براي ديدن حسينعلي نوري، به عكا رفت. 35

وي در قبرس، هر روز، چند ساعت به ديدار ميرزا يحيي ميرفت و درباره مسائل متفاوت مذهب، تاريخ، آثار بابيه و مسائل متفرقه از او سخناني ميشنيد. ادوارد براون، ميگويد:

ميرزا يحيي نوري، هنگام سخنگفتن درباره اختلاف برادرش (حسينعلي نوري) احساس ناراحتي مي‌کرد.

ادوارد براون، در اينباره حق را به ميرزا يحيي داده و ميگويد: "در واقع، او شايسته جانشيني عليمحمد باب بود". او ميرزا حسينعلي نوري (معروف به بهاء الله) را فريبكار مي‌دانست؛ زيرا ميرزا حسينعلي نوري و ديگران ميدانستند كه عليمحمد باب، ميرزا يحيي را به جانشيني برگزيده است. ادوارد براون، اظهار تعجب ميكند كه چگونه ممكن است ميرزا حسينعلي نوري كه خود را از تابعان و پيروان علي محمد باب ميداند، از اطاعت فرمان او -كه سخنش را الهام آسماني ميدانست- سرپيچي كند.

ادوارد براون معتقد بود اگر حسينعلي نوري (بهاء الله) فرد صادقي بود و به عليمحمد باب ايمان داشت، بايد به جانشيني كه او تعيين كرده بود، ايمان مي‌آورد، نه اينكه منكر او شود.او در اينباره ميگويد:

اشكالي كه هست، در اين است كه صبح ازل - كه بلا شبهه باب، او را جانشين و وصي خود قرار داده بود- به شدت و اصرار هر چه تمامتر، از تصديق دعوي نابرادري خود امتناع شديد و اباي مستمر نمود؛ بنا براين بهائي كه قطعاً بايد به "من جانب الله" بودن باب معتقد باشد (چه كسي كه به يك ظهوري ايمان آورد بايد تمام ظهورات قبل را نيز تصديق نمايد) بالضروره مجبور است اعتراف كند باب- كه مظهر مشيت الهي و مبعوث من جانب الله و داراي الهام و علم لدني بود- عالماً عامداً كسي را براي جانشيني خود انتخاب كرد كه بايستي بعد از خودش، نقطه ظلمت و اشد منكرين من يظهره الله گردد.36

از اينرو، جانشين عليمحمد باب را ميرزا يحيي (صبح ازل) ميدانست و حتي نامهاي كه عليمحمد باب در وصايت به جانشيني ميرزا يحيي براي او فرستاده بود، در مقدمه نقطة‌الكاف مي‌آورد. آن نامه، تصويري بود كه ميرزا يحيي از روي خط باب، استنساخ كرده، و براي ادوارد براون، فرستاده بود.37 ادوارد براون درباره اختلاف اين دو نابرادري ميگويد:

مابين اتباع باب، دو نابرادري بودند، از اهل نور مازندران. بزرگتر، موسوم بود به ميرزا حسينعلي و ملقب به بهاء الله و كوچكتر موسوم به ميرزا يحيي و ملقب به صبح ازل. بعدها رقابتي كه مابين اين دو برادر پديد آمد، بابيه را به دو فرقه منشعب نمود: ازليان، كه اكنون از حيث عدد كمترند و بهائيان، كه قسمت عمده بابيهاند.38

وي پس از ديدار ميرزا يحيي نوري در قبرس، به ديدار ميرزا حسينعلي نوري در عكا رفت. او از نخستين ديدار خود با بهاء الله و سخنان او به طور مشروح سخن ميگويد و اينكه در اين ديدار، بهاء الله به او گفت:

الحمدالله كه فائز شدي... تو آمدي كه اين مسجون منفي[زنداني تبعيدي ] را ببيني!... ما به جز صلاح عالم و فلاح امم غرضي نداريم؛ ولي مردم، با ما مثل مفسدين -كه شايسته حبس و طرد باشند- رفتار ميكنند... تمام ملل، بايد صاحب يك مذهب شوند و جميع مردم، با هم برادر گردند... اين نزاعها و جنگها و خونريزيها و اختلافات، بايد تمام شود و تمام مردم، مانند يك خانواده با هم زيست كنند... نبايد شخص، فخر كند كه وطن خود را دوست دارد؛ بلكه بايد فخر كند كه نوع بشر را دوست ميدارد.39

ادوارد براون ميگويد:

من پس از نخستين جلسه ديدار با ميرزا حسينعلي نوري -كه بيست دقيقه تا نيم ساعت طول كشيد- چهار بار ديگر با او ديدار كردم و پس از اين ديدارها -علي رغم اصرار بر ماندن بيشتر- به انگلستان برگشتم و پس از برگشت از اين ديدارها و ملاقاتها بود كه تصميم گرفتم تا درباره بابيه كتابي را كه خود بابيان نوشتهاند و مورد اعتقادشان است، بدون كاستن و افزودن، براي هموطنانم چاپ و ترجمه كنم.

اين امر، سبب شد ادوارد براون، به ترجمه و تصحيح آثاري كه پيش از اين ذکر شد - به ويژه كتاب نقطة الكاف- همت گمارد. در واقع، يكي از قديمترين و جامعترين آثاري كه ادوارد براون درباره بابيت چاپ و تصحيح كرده و در آن، محققانه از بابيت سخن گفته، همين كتاب نقطة الكاف است كه به دست شاگرد علي محمد باب، ميرزا جاني كاشاني نوشته شده است. او که از 28 نفري بود كه در سال 1268ق كشته شد، پيش از انشعاب در بابيه و پيش از اختلاف ميان دو فرقه ازلي و بهائي، اين كتاب را نوشته است. اين كتاب، دربردارنده تاريخ ظهور باب و وقايع هشت سال اول تاريخ بابيه است و با مقدمهاي كه ادوارد براون بر آن نوشته و به ارزش و اهميت آن افزوده، از آثار مهم تاريخي، دربارة بابيت و بهائيت به شمار مي‌آيد. در واقع، اين كتاب، تا حد زيادي از شيادي و حيلهگري ميرزا حسينعلي (بهاء الله) پرده برميدارد و جانشيني صبح ازل را اثبات ميكند.

همانطور كه ادوارد براون در مقدمه نقطة الکاف ميگويد، ميرزا جاني كاشاني، در اين كتاب، به نفع صبح ازل و جانشيني او نسبت عليمحمد باب، سخنان مهمي گفته است. ادوارد براون، اين كتاب را به صورت اتفاقي، در كتابخانه كنت دو گوبينو در انگلستان مييابد و به احياي آن ميپردازد؛ در حالي كه پس از پيدايش فرقه بهائيت و کم شدن طرفداران صبح ازل، بهائيان مي‌کوشيدند همه آثاري را كه بيانگر تبليغ و ترويج صبح ازل و حقانيت او است، نابود سازند. براون مي‌گويد:

بهائيان... با تمام قوي سعي كردند كه وجود شخص صبح ازل را حتي الامكان تجاهل و تعامي نمايند و كتب و اسنادي را كه دلالت بر وصايت بلاشبهه او مينمود، محو كنند...40 به عنوان مثال، يكي از قديمترين و مستندترين كتابها در زمينه اختلاف جانشيني، كتاب تاريخ حاجي ميرزا جاني بود كه بهائيان توانستند تمامي نسخههاي آن را معدوم كنند.41

وي مي‌افزايد:

وقتي من، نام صبح ازل را از بهائيان ميپرسيدم، بعضي از آنها ميگفتند كه حتي اين اسم را نشنيدهاند.42

و با كمال تعجب از حيلهگري بهائيان در نابودسازي كتاب نقطة الكاف ميگويد:

خيلي مشكل است تصور اين مسأله كه يك چنين كتاب مهمي را چگونه با اين درجه از سهولت، ميتوان محو و نابود نمود، و همچنين خيلي مشكل است تصور اين امر كه متدينين به يك مذهب -كه قطعاً صاحب منتهي درجه قدس و ورع -... هستند، چگونه براي محو يك اثر تاريخي و تدليس امر و تمويه حق، بدين سهولت با يكديگر مواضعه و تباني مي‌نمايند...43 من در آن خصوص، قطع دارم و آن اين است كه هر چه طريقه بهائي بيشتر منتشر ميگردد -و مخصوصاً در خارج ايران و بالاخص در اروپا و امريكا- به همان اندازه، حقيقت تاريخ بابيه و ماهيت مذهب اين طايفه در ابتداي ظهور آن، تاريكتر و مغشوشتر و مدلستر ميگردد.44

مدعيان جانشيني عليمحمد باب

ادوارد براون در مقدمه نقطة الكاف ذكر ميكند كه ميرزا يحيي (صبح ازل) يك سال پيش از اعدام عليمحمد باب، به جانشيني او انتخاب شده بود پس از كشته شدن عليمحمد باب (27 شعبان 1266ق) عموم بابيه، او را جانشين و واجب‌الاطاعة ميدانستند.

پس از اينكه سه تن از بابيها در شوال سال 1268ق به سوي ناصر الدين شاه تيراندازي ميكنند، ناصر‌الدين شاه، چهل نفر از شخصيتهاي برجسته بابيه را دستگير ميكند. 28 نفر از آنها- از جمله مؤلف كتاب نقطة الكاف، حاجي ميرزا كاشاني- را اعدام ميكند. در اين ميان صبح ازل -با لباس مبدل- به بغداد فرار ميكند. برادرش (ميرزا حسينعلي) هم كه در زندان ناصر الدين شاه بود، از زندان رها ميشود و به بغداد ميگريزد. شخصيتهاي زيادي از بابيها در بغداد جمع شده، ده سال در بغداد ماندند. در اين مدت، ميرزا حسينعلي، مطيع و پيروي صبح ازل بوده و از او فرمان ميبرده است.

اواخر اقامت بابيها در بغداد، به تدريج، ادعاهاي عدهاي از آنان که "من يظهره الله" هستند، آغاز مي‌شود، كه از جمله آنها ميرزا حسينعلي است. پس از ادعاي او، بعضي از پيروان قديم بابيه، او را تهديد کرده، بر او سخت ميگيرند. او قهر كرد و از بغداد خارج شد. حدود دو سال در كوههاي اطراف سليمانيه زندگي كرد، تا اينكه با درخواست صبح ازل به بغداد بر ميگردد. از ديگر كساني كه ادعاي "من يظهره الله" و رهبري ديني بابيه را کرد، ميرزا اسدالله تبريزي (ملقب به ديان) كاتب آيات صبح ازل بود. پس از مباحثه و مجادله ميرزا حسينعلي با او، به پاي وي سنگي بستند و او را در شط العرب غرق کردند.

پس از اين، عدهاي، همچون ميرزا عبدالله غوغا، حسين ميلاني (معروف به حسين جان)، سيد حسين هندياني و ميرزا محمد زرندي (معروف به نبيل كه بعد، از پيروان ميرزا حسينعلي شد) ادعاي "من يظهره الله" کردند.

كار به جايي رسيد كه هر كس صبح بلند ميشد و ادعاي نيابت علي محمد باب را مينمود.45

پس از آن كه بابيها از بغداد بيرون رانده و به وسيله دولت عثماني به اسلامبول و سپس ادرنه فرستاده شدند، . آنها پس از پنج سال اقامت در ادرنه، با ادعاي رسمي و عمومي ميرزا حسينعلي مواجه شدند بسياري از بابيها با كمال تعجب و حيرت، سرانجام به وي ايمان آوردند و از اطراف صبح ازل پراكنده شدند.46 به دليل به وجود آمدن ناامني از سوي بابيها، دولت عثماني، ميرزا حسينعلي و طرفداران او را به عكا و صبح ازل و اتباعش را به جزيرهاي در قبرس تبعيد کرد. پس از اين انشعاب، کشته شدن برخي طرفداران طرفين، (صبح ازل و ميرزا حسينعلي) به وسيله طرف مقابل، بيانگر تصفيه حسابي هر يك از دو طرف، نسبت به خصم خود است.47

با خواندن اين بخش از تاريخ فرقه بابيت و بهائيت، انسان به وضوح درك ميكند هيچيك از دو فرد (صبح ازل و بهاء الله) در مسير درست دين و انسانيت نبودهاند و در مسير نفسانيت خود و فريب پيروان خويش قدم برداشتهاند. آشنايي آنها با علم حروف و ابجد و ظاهر‌فريبي، سبب شد عدهاي را گرد خود جمع و ادعاهاي ناروا كنند. با خواندن توصيفات ادوارد براون، معلوم مي‌شود چگونه براي رسيدن به مقاصد خود، به هر حيلهاي- حتي كشتن ديگران - توسل ميجستند.

هر چند ادوارد براون، حق را به صبح ازل ميدهد و در نقطة الكاف، ميرزا حسينعلي (بهاء الله) و فرقه بهائيت را مفتضح ميکند و از عدم حقانيت او پرده برميدارد، اين به اين معنا نيست كه وي به صبح ازل وفادار بوده و يا به او اعتقاد ديني داشته است. به نظر ميرسد با احيا و چاپ اين كتاب، بيش از حقانيت صبح ازل، حيلهگري و شيادي بهاء الله و بهائيان آشكار مي‌شود. برخورد خونين و كشتارهايي كه هر يك از اين دو، تداعيکننده حكومت مأمون و امين، در عصر عباسيان و نشانه استفاده آن دو، از عوام گرايي برخي مردم است، هر چند سرانجام، با مخالفت علما و فقها شيعه روبرو شدند و به مرگشان انجاميد.

ادوارد براون از خونريزي و كينه ميان پيروان بهائيت، احساس ناراحتي ميكند و اين را مخالف رحمت و شفقت اديان ميشمارد:

اين تفرقه آخري و حقد و حسد و جنگ و جدالي كه از آن ناشي شد، راستي اين است كه اثر خيلي بدي در ذهن اين بنده پديد آورد... در مقابل اين همه نصوص الهي از قبيل "عاشروا مع الاديان بالروح و الريحان" و" همه بار يك داريد و برگ يك شاخسار" و نحو ذلك، ايشان با اعضاي خانواده خودشان با اين درجه تلخي و عداوت رفتار مي‌كنند؟48

ادوارد براون، بر خلاف برخي نظرات كه در كتاب يك سال در ميان ايرانيان درباره بابيت، اظهار کرده بود، در مقدمه نقطة الكاف سخنانش را تصحيح و روشمندانه عرضه مي‌کند. وي در كتاب يك سال در ميان ايرانيان گفته بود:

دليل اين كه عليمحمد شيرازي را "باب" ميگويند، چون معناي مجازي "باب" اين است كه او معتقد بود، من دروازهاي هستم كه مي‌بايست مردم از آن بگذرند، تا بتوانند كه به اسرار بزرگ و مقدس ازلي و ابدي و حقايق پي ببرند.49

اما در مقدمه نقطة الكاف، "باب" را در معناي درست آن (واسطه بين امام غائب و شيعيان) به كار ميبرد و ميگويد:

ولي طولي نكشيد كه ميرزا عليمحمد، از اين درجه قدم بالاتر نهاده، ادعا کرد كه وي همان قائم موعود و مهدي منتظر و امام ثاني عشر است و لقب باب را به يكي از اتباع خود، ملا حسين بشرويه داد.50

در جاي ديگر مي‌گويد:

ميرزا عليمحمد، تا آن وقت در نوشت‌جات خود، خود را "باب" و " ذكر " و " ذات حروف سبعه" (به مناسبت اين كه "عليمحمد" هفت حرف است) ميخواند؛ ولي از اين به بعد، خود را "قائم" و "مهدي" و "نقطه" ميخواند.51

داوريهاي ادوارد براون دربارة بابيه و بهائيت

با توجه به اينكه وي همعصر به پيدايش اين دو فرقه بوده، سخنان، مشاهدات و گفتوگوهاي او، بسيار حائز اهميت است. وي آثار گرانقدري را از خود به جاي گذاشته است و با تلاشي پيگيرانه آثاري از بابيت را احيا کرد كه اگر اين كار از سوي او انجام نميشد، قطعاً بعضي از اين آثار به دست ما نميرسيد؛ زيرا همانطور كه بيان شد، پيروان بهاء الله ميخواستند مستندات تاريخي مذهب بابيه را از بين ببرند، تا ادعاي فرقه ازلي در برابر آنها، اثبات نشود.

ادوارد براون -بر خلاف بسياري از شرقشناسان همعصر خويش- بدون نگاه مغرضانه و يكسو‌نگري، توانست خود را از نگاه و شيوه تاريخيگري برهاند. او با رويكردي توصيفي آثار بسيار خوبي به صورت تصحيح يا سفرنامه درباره فرهنگ اسلامي و تاريخ مذاهب به وجود آورد اگر اشتباهاتي نيز از او دربارة اسلام و فرهنگ ايراني ديده شود، خطاهاي روشمندانه و طبيعي است که در هر پژوهشگري ممکن است و لزوماً برپايه بر نگاه مغرضانه نيست، به آن دچار مي‌شوند، به گونه‌اي كه اين خطاها از ارزش آثار او نمي‌كاهد.

------------------

فهرست منابع

- انجمن ايران شناسي فرانسه و ايران، چكيده‌هاي ايران‌شناسي، طهوري، تهران، س 1383ش.

- بدوي، عبدالرحمن، فرهنگ كامل خاورشناسان، شكرالله خاكرند، دفتر تبليغات اسلامي، قم، 1375ش.

- بدوي، عبدالرحمن، دائرةالمعارف مستشرقان، صالح طباطبايي، روزنه، تهران، 1377ش.

- براون، ادوارد، نامه‌هايي از تبريز، حسن جوادي، دوم، خوارزمي، تهران، 1362ش.

- ــــــــــــ ، يك سال در ميان ايرانيان، ذبيح الله منصوري، كانون معرفت، بي تا، بي جا.

- پازوكي، شهرام، يادي از هانري كربن، موسسه پژوهشي حكمت وفلسفه ايران، تهران، 1382ش.

- حسيني طباطبائي، مصطفي، نقد آثار خاورشناسان، چاپ بخش، تهران، 1375ش.

- دسوقي، محمد، سير تاريخي و ارزيابي انديشه شرقشناسي، محمودرضا افتخارزاده، فرزان، تهران، 1376ش.

- دهخدا، علي اكبر، لغت نامه، تصحيح محمد معين و سيد جعفر شهيدي، دوم، دانشگاه تهران، تهران، 1377ش.

- سعيد، ادوارد، شرق شناسي، عبد الرحيم گواهي، دفتر نشر و فرهنگ اسلامي، تهران، 1371ش.

- صالح حمدان، عبدالحميد، طبقات المستشرقين، مكتبه المدبولي، بي‌جا، بي‌تا.

- صالح، هاشم، الاستشراق بين دعاته و معارضيه، دوم، دارالساقي، لبنان، 2000م.

- طيباوي، خاورشناسان انگليسي زبان، سيد خليل خليليان، نويد، تهران، 1349ش.

- كاشاني، ميرزا جاني، نقطة الكاف، تصحيح ادوارد براون، ليدن، هلند، 1910م (1328 ق).

- گوبينو، ژوزف كنت دو، سه سال در ايران، ذبيح الله منصوري، فرخي، تهران، بي‌تا.

- گيب، هميلتون، اسلام، بررسي تاريخي، منوچهر اميري، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1367ش.

- مشكين نژاد، پرويز، فرهنگ خاورشناسان، پژوهشگاه علوم انساني، تهران، 1382ش.

- مونتگمري وات، ويليام، برخورد آراي مسلمانان و مسيحيان، محمد حسين آريا، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، س 1373ش.

- نصر، سيد حسين، قلب اسلام، مصطفي شهرآييني، تصحيح شهرام پازوكي، حقيقت، تهران، 1383ش.

- نيك بين، نصرالله، فرهنگ جامع خاورشناسان مشهور و مسافران به مشرق زمين، دوم، شركت سهامي كتاب، تهران، 1380ش.

------------------

پي نوشت:

1. هميلتون گيب، اسلام (بررسي تاريخي)، ص16، منوچهر اميري، انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1367ش.

2 . همان، ص 16- 17.

3 . سيدحسن نصر، يكي از انديشمندان سنتگرا، دربارة نگاه تاريخي شرقشناسان و تحليل تمدن اسلامي بر اساس اين روششناختي، چنين مي‌گويد: " در آغاز و انجام مطالعات مستشرقان دربارة اسلام، اين پيش‌فرض ناگفته نهفته بود كه اسلام، نه يك وحي بلكه تنها، پديده‌اي است كه عاملي انساني، آن را در موقعيت تاريخي خاصي به وجود آورده است. در ميان اين گروه همسرايان، صداي كساني نظير لويي ماسينيون، اچ. اي. آر. گيپ، هانري كربن و به دنبال آنها، نسلي جديدتر از محققان همدلشان چون آن‌ماري شيمل، به راستي انگشت‌شمارند. مدتي سپري شد تا اين كه در نيمه دوم سدة بيستم، مسلمان‌زادگاني آشنا به زبان‌هاي غربي و روش‌هاي پژوهش علمي، براي تبيين سنت فكري اسلامي براي مخاطبان غربي، به شيوه‌اي متقن شروع به نوشتن آثار عميقي دربارة اسلام كردند" (سيد حسين نصر، قلب اسلام، ص3، مصطفي شهرآييني، تصحيح شهرام پازوكي، انتشارات حقيقت، تهران، 1383ش).

4 . علي اكبر دهخدا، فرهنگ دهخدا، ج 9، ص 14229 (ذيل واژه شرق).

5 . محمد دسوقي، سير تاريخي و ارزيابي انديشه شرق شناسي، ص 88، محمودرضا افتخارزاده، نشر فرزان، تهران، 1376ش.

1. شهرام پازوكي، يادي از هانري كربن، موسسه پژوهشي حكمت وفلسفه ايران، تهران، 1382ش، ص 167 (مصاحبه با هانري كربن در سال 1355ش).

2. همان، ص 167.

8 . ادوارد سعيد، شرق شناسي، ص 95، عبد الرحيم گواهي، دفتر نشر و فرهنگ اسلامي، تهران، 1371ش.

9 . محمد دسوقي، سير تاريخي و ارزيابي انديشه شرق شناسي، ص 61.

10 . همان، ص 60-62.

11 . عبدالرحيم گواهي، مقدمه بر كتاب شرق شناسي، تاليف ادوارد سعيد، ص 36.

2. fundamentalism.

13 . ويليام مونتگمري وات، برخورد آراي مسلمانان و مسيحيان، ص 180، محمد حسين آريا، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، 1373ش.

14 . همان.

15 . شرق شناسي، ص 63.

16. Edvard. G. Brown (1862 - 1926)

17 . ر. ك: عبدالرحمن بدوي، فرهنگ كامل خاورشناسان، شكرالله خاكرند، دفتر تبليغات اسلامي، قم، 1375ش، ص 41 - 43. (اين كتاب، همچنين با عنوان دائرة المعارف مستشرقان به وسيله صالح طباطبائي نيز ترجمه شده است).

18. The litrary history of Persisn

19. اين كتاب، با نامArabian Medicine به وسيله مسعود رجبنيا، با عنوان تاريخ طب اسلامي به فارسي ترجمه شده است.

20 . عنوان كتابشناسي آن، عبارت است از: ادوارد براون، نامههايي از تبريز، حسن جوادي، چاپ دوم، خوارزمي، تهران، 1362ش.

21. A year Among the Persians, by Edward G. Browne, London, 1893.

22 . عنوان انگليسي مقاله سياح -كه به وسيله ادوارد براون تصحيح شده- اين است:

A Travellers Narrative, written to illustrate the episode of the Bab, edited in the original Persian, and transleted into English, with an introduction and explanatory notes, (by Edward G. Browne, Cambridge University Press, 1891).

23 . ادوارد براون، دربارة ترجمه و تصحيح اين مقاله، پس از ديدار حسينعلي بهاء و بازگشت به دانشگاه كمبريج، در مقدمه كتاب نقطة الكاف (صفحه ياء) اين چنين ميگويد: " ايشان (حسينعلي بهاء) را وداع گفته، از عكا به طرف انگلستان حركت كردم پس از استقرار در كمبريج، خيالم بر اين مصمم شد كه براي آگاهي هموطنان خود- كما ينبغي- از اوضاع و احوال طايفه بابيه، بهتر آن است كه يكي از كتب اين طايفه را بدون تصرف متناً و ترجمهً طبع نمايم... ابتدا متن كتاب مقاله سياح را- كه عباس افندي پسر بزرگتر بهاء الله به قصد اعلاي كلمه بهاء الله و نشر افكار او و تخفيف درجه باب و تقليل اهميت او در حدود سنه 1303 تاليف نموده و يك نسخه بسيار خوبي از آن كه بخط زين المقربين از كتاب خوش خط بهائي است، در عكا به من هديه داده بودند، عين اين نسخه را چاپ عكس نمودم و يك ترجمه انگليسي با حواشي مفصله در توضيح مجملات كتاب نيز بر آن افزودم. متن و ترجمه- هر دو -در سنه 1891 (1308 - 1309ق) از طبع خارج شد.

24 . ادوارد براون، در مقدمه نقطة الكاف (صفحه يا)، دربارة چگونگي ترجمه اين اثر ميگويد: " پس از فراغت از اين كتاب (مقاله سياح) در صدد طبع ترجمه تاريخ جديد، تاليف ميرزا حسين همداني - كه در اوقات اقامت در شيراز (در سنه 1305)، يكي از دوستان بابي به من هديه داده بود- برآمدم و بالاخره در سنه 1310، طبع آن به اتمام رسيد و در ذيل اين كتاب نيز حواشي مبسوطه - تأييداً يا تضعيفاً لمضامين الكتاب- افزودهام)

25 . ادوارد براون، دربارة ترجمه اين اثر در نقطة الكاف (صفحه يا) ميگويد: " نيز رساله كوچكي كه صبح ازل به خواهش حقير در تاريخ اجمال وقايع باب و بابيه تاليف نموده موسوم به " مجمل بديع در وقايع ظهور منيع " آن را نيز متناً و ترجمهً در آخر كتاب (تاريخ جديد) الحاق نموده ام".

26 . ادوار براون، دربارة تصميم خود براي چاپ و تصحيح اين اثر، در مقدمه همين كتاب (صفحه يا) ميگويد: " سابقاً در ضمن اشتغال به ترجمه تاريخ جديد، ديده بودم كه مولف آن، مكرر از يك كتاب قديمتري تاليف حاجي ميرزا جاني كاشاني نقل ميكند...لهذا؛در صدد برآمدم كه اين كتاب را نيز به دست آورم و چون قديمتر است و قبل از تفرقه بابيه به ازلي و بهائي تاليف شده و بنابراين مندرجات آن - بالطبيعه- اقرب به صحت و ابعد از خلط و تدليس متأخرين است، آن را هم به طبع درآورم....در ضمن تفتيش در كتب بابيه محفوظه در كتابخانه ملي پاريس، اتفاقاً يك نسخه از تاريخ حاجي ميرزا جاني را يافتم.... پس از تحقيق، معلوم شد كه اين نسخه ملكي مرحوم كنت دو گوبينو ... بوده است".

27 . نقد آثار خاورشناسان، ص 19.

28 . ميرزا جاني كاشاني، نقطة الكاف، تصحيح ادوارد براون، چاپ ليدن، هلند، 1910م (1328 ق).

29. Comte de Gobineau

30. Les Religions et Ies Philosophies dans I Asie Centrale, par M. ie Comte de Gobineau, Paris, 1865 et 1866.

31 . كنت دو گوبينو، سالهاي 1271 - 1274 وزير مختار دولت فرانسه در طهران و از نخستين خاورشناساني بود كه در بحبوحه پيدايش فرقه بابيت در ايران، در اينباره كتاب نوشت و به شرح و توضيح دربارة جريانهاي موجود درباره اين فرقه در ايران و چگونگي اعدام اعضاي آن پرداخت او نخستين كسي بود كه كتابش سبب آشنايي غربيان- از جمله ادوارد براون- دربارة اين فرقه شد. علاوه بر كتاب مذاهب و فلسفه، در آسياي وسطي كه به زبان فرانسوي است، كتابي ديگر، با عنوان سه سال در ايران نوشته است كه به دست ذبيح الله منصوري به زبان فارسي ترجمه شده و كتابشناسي آن به اين شرح است: كنت دو گوبينو، سه سال در ايران، ذبيح الله منصوري، مطبوعات فرخي، تهران، بي تا.

32 . نقطة الكاف، (صفحه واو): " من تا آن وقت، از اين طايفه هيچ اطلاعي نداشتم. همينقدر مانند ساير مردم ميدانستم كه بابيه يكي از فرق مذهبي ايران است ... بعد از خواندن اين فصل از كتاب كونت دو گوبينو خيالات من به كلي تغيير كرد و شوق شديدي براي اطلاع از چگونگي حالات اين طايفه به طور تفصيل در من پديد آمد و با خود هميشه ميگفتم چه مي‌شد اگر خود بنفسه اين طائفه را ميديدم و تاريخ و سرگذشت مذهبي - كه اين همه اتباع خود را با قوت قلب به كشتن داده است - از خود ايشان مشافهة استفسار ميكردم و وقايعي را كه بعد از ختم موضوع كتاب گوبينو، يعني از سنه 1269 الي زماننا هذا روي داده، در موضعي ثبت مي نمودم... ".

33 . ادوارد براون، يك سال در ميان ايرانيان، ذبيح الله منصوري، كانون معرفت، بي تا، بي جا.

34 . نقطة الكاف، (صفحه واو): " و اتفاقاً در ماه صفر سنه 1305، اسبابي فراهم آمد كه به ايران سفر كردم و قريب يك سال در نقاط مختلف ايران در گردش بودم و شهرهاي تبريز، زنجان، طهران، اصفهان، شيراز، يزد و كرمان را سياحت كردم. با غالب ملل و فرق از جمله مسلمان، بابي و زردشتي درآميختم..." .

35 . همان، (صفحه، و): " ... سنه 1307، مجدداً به قصد تحصيل اطلاعات صحيحه از تاريخ اين طائفه و سماع شفاهي از رؤساي اين مذهب، سفري به جزيره قبرس و شهر عكا نمودم و به ملاقات دو برادر رقيب، ميزرا يحيي نوري، (معروف به صبح ازل) در قبرس و ميرزا حسينعلي نوري (معروف به بهاء الله) در عكا نايل آمدم".

36 . همان، (صفحه مد).

37 . همان، (صفحه لد).

38 . همان، (صفحه لج).

39 . همان، (ص ي) .

40 . همان، (صفحه مه).

41 . همان، (صفحه مه): " يكي از بهترين و قديمترين اينگونه كتب و اسناد، تاريخ حاجي ميرزا جاني بود كه چنانكه ذكر شد، در كمال خوبي توانستند جميع نسخ آن را از روي زمين معدوم سازند و ... اگر اتفاقاً و تصادفاً يك شخص خارجي مقيم طهران- كه هر چند معتقد نبود ولي كمال محبت و همدردي با اين طائفه داشت يعني (كونت دو گوبينو)- يك نسخه از اين كتاب قبل از آن كه مصلحت وقت اقتضاي اعدام آن كند تحصيل نكرده و به اروپا نياورده بود. امروز اين كتاب، به كلي از ميان رفته و نسخ آن بلل استثناء معدوم شده بود".

42 . نقطة الكاف، (صفحه مه) : " وقتي كه راقم حروف، در سنه 1305 در ايران بودم بهائياني را كه در نقاط مختلفه آن مملكت ديدم، عموماً از شناختن صبح ازل تجاهل ميكردند و حتي چنين وا مينمودند كه اسم او را هم هرگز نشنيدهاند و فقط كتاب مذاهب و فلسفه كونت دو گوبينو- كه من سابقاً آن را خوانده بودم و بدان واسطه از اهميت مقام صبح ازل مسبوق بودم- باعث شد كه اين مسئله را جداً تعقيب كرده، بالاخره دانستم كه وي هنوز زنده است و با وي بناي مكاتبه گذاردم، تا آنكه در بهار سال 1307 در شهر ماغوسا در جزيره قبرس، خود به ملاقات او نايل آمدم".

43 . همان، (صفحه مو) .

44 . همان .

45 . همان، (صفحه م).

46 . ادوارد براون، در مقدمه نقطة الكاف (صفحه مج) دربارة زمان ادعاي ميرزا حسينعلي ميگويد: " تاريخ ادعاي "من يظهره الله" نمودن بهاء الله را در بعضي از كتب بهائيه در سنه 1280 نوشتهاند، ميرزا محمد زرندي معروف به نبيل در رباعيات تاريخيه خود كه براي ماده تاريخ وقايع حياة بهاء الله ساخته گويد كه بهاء الله در حين اين ادعا، پنجاه ساله بوده است".

47 . همان، (صفحه مب) .

48 . همان، (صفحه عو) .

49 . اداورد براون، يك سال در ميان ايرانيان، ج 1، ص 109.

50 . همان، (صفحه ك.)

51 . همان، (صفحه كا).